

## معناشناسی ارتباط بین عرفان اسلامی و هنر از دیدگاه زیبایی‌شناسی

مهدی امیری\*

عضو هیات علمی دانشگاه ملی زابل، کارشناسی ارشد کارگردانی تئاتر،

art.amiri@uoz.ac.ir

### چکیده

هنر بازگشت به خویشتن به معنای بازگشت به شخصیت خویش و به معنای دمیدن آن روح سازنده و فعال پیشرو است، که در گذشته فرهنگ، جامعه، مدنیت را ساخت؛ نه به معنای بازگشت به مسائل مرده و منقضی شده بر حسب زمان و ضرورت. انسان امروز با همه چیز بیگانه است و جهان همیشه با او بیگانه تر، این مساله غربت است و این غربت باعث می شود که هنر به وجود آید علم کوشش انسان است برای آگاه شدن از آنچه هست. تکنیک و صنعت عبارتند از ابزار کوشش فکری انسان برای برخورد شدن هر چه بیشتر از آنچه هست، اما هنر عبارتند از: کوشش انسان برای برخوردار شدن از آنچه که باید باشد، اما نیست. هنر آن امانتی است که خداوند به انسان داد. به زمین و آسمان و کوه ها و دریاها عرضه کرد، هیچ کدام بر نداشتند و تنها انسان پذیرفت چون انسان است که دردمند است و احساس دارد و می‌تواند هنرمند گردد. در این مقاله سعی شده روش اسنادی اهمیت هنر معنوی و تجلی عرفان در تئاتر هنر اسلامی ایران مورد بررسی قرار گیرد و زیبایی های فراموش شده یاد آوری گردد و در نهایت نقش اساسی عرفان در تئاتر در جهت بخشیدن و هدایت هنر و هنرمندان به سوی مقصد الهی بیان شود.

واژگان کلیدی: هنر عرفانی، رمزگرایی، فرهنگ، عالم خیال

### ۱- مقدمه

توحید عرفان به معنی وحدت وجود موجود است، که براساس آن تنها یک حقیقت وجود واقعی دارد و پدیده های دگر همه مظاهر و تعینات آن حقیقت اند و با این حساب باید همه چیز خدا، و خدا همه چیز بوده باشد. عارف کسی است که حق را در همه چیز می بیند بلکه آن را عین همه چیز می داند و نیز عارف معتقد است جهان و هر چه در اوست الوهی است. درمکتب عرفان عشق و جذبه نیروی حاکم بر همه عناصر واجزاء جهان است و همین جاذبه عشق ساری غیر مرئی است که عالم هستی را زنده و برنا نگه داشته و سلسله موجودات را به هم پیوسته است به طوری که اگر در این پیوستگی و به هم بستگی سستی و خللی روی دهد رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام و دوام از نظام عالم وجود رخت بر خواهد بست.

گر نبود عشق بفسردی جهان  
کی فدای روح گشتی، نامیات

دور گردن ها ز موج عشق دان  
کی جمادی محو گشتی، در نبات

برای بیان این عشق تنها می توان این عبارت را بیان کرد:

هرچیز که داشتم نثارت کردم

گفتم دل و جان برسرکارت کردم

این من بودم که بیقرارت کردم

گفتا، تو که باشی که کنی یا نکنی

عرفا نسبت به پیروان ادیان و مذاهب دیگر همیشه به دیده اغماض می‌نگریستند و معتقد بودند که معنی یکی است هر چند که عبارت‌های مختلف باشند و جانانه کعبه و بتخانه یکی است و حرم و دیر سبوح و پیمانان چندان فرقی ندارند در صورتی که اهل هر دین و مذهب یکی از اساسی ترین مسائل اعتقادی اش حقانیت دین و مذهب خاص خود و بطلان تمام ادیان و مذاهب دیگر بود.